

## فرامرز نامه

۱- شهرت داستان - چنانکه از گزارش تاریخ بلعمی<sup>۱</sup> و نزهت نامه علائی<sup>۲</sup> و مجمل السوار یخ<sup>۳</sup> و تاریخ سیستان<sup>۴</sup> و اشارات فرخی شاعر برمی آید، داستان فرامرز در سده های چهارم و پنجم هجری شهرتی فراوان داشت. بر طبق تاریخ سیستان «اخبار فرامرز جداگانه دوازده مجلد» بوده است. شهردان مؤلف نزهت نامه علائی در کتاب خود دورایت کوتاه از ماجراهای فرامرز را در هند نقل می کند. فرخی سیستانی نیز در قصاید خود به فرامرز، از جمله به افسانه نبرد او باژدها اشاره می کند که خود دلیلی بر شهرت داستان فرامرز در آغاز سده پنجم است:

شنیده ام که فرامرز رستم اندر سندی بکشت مار و بدان فخر کرد پیش تبار...  
آن نمایی که فرامرز ندانست نمود به دلیری و به تدبیر، نه از خیره سری<sup>۵</sup>

داستانی که مآخذ بالا از آن نام برده اند، همه روایات منثور فرامرز بوده است که پس از آنکه بدست سرایندگانی جامعه نظم پوشیده است، صورت منثور آنها مانند صورت منثور بسیاری از حماسه های دیگر فارسی چون شاهنامه و گرشاسپنامه و جز آن از دست رفته است. آنچه امروزه از افسانه های فرامرز پسر رستم در دست است - تا آنجا که من می شناسم - نخست دو فرامرز نامه منظوم است و دیگر شرح ماجراهای فرامرز در میان روایات شاهنامه، کوش نامه، برزو نامه، بیژن نامه، جهانگیر نامه، بهمن نامه و بانو گشسپ نامه. گذشته از این کتاب ها، فرامرز در روایات ملت هایی که از دیر باز با ایران دارای آمیزش فرهنگی بوده اند نیز مانند بسیاری دیگر از پهلوانان حماسه های ایرانی نفوذ کرده است که از آن میان باید از روایات ارمنی نام برد.

ما در این گفتار پس از اشاره ای کوتاه به ماجراهای فرامرز در شاهنامه و نزهت نامه و روایات ارمنی، سپس به موضوع اصلی گفتار خود، یعنی بررسی فرامرز نامه های منظوم و مآخذ منثور آنها می پردازیم و دوری از درازی سخن را چشم می پوشیم از شرح ماجراهای دیگر فرامرز در حماسه های دیگر فارسی.

۲- فرامرز در شاهنامه - در شاهنامه نیز از فرامرز چند جایی سخن رفته است. نخستین ورود او به صحنه حوادث در لشکرکشی رستم به توران است به کشیدن کین سیاوش. در این لشکرکشی فرامرز پیشرو سپاه است<sup>۶</sup> و در توران در نبردی تن به تن و رازاد شاه سپیجاب را می کشد و سرخه پسر افراسیاب را به بند می کشد، ولی در نبرد بعدی حتی به اتفاق گیو حریف پیلسم نمی گردند<sup>۷</sup> که نمایشی است برای نشان دادن نیروی رستم که سپس یکتنه پیلسم را از پای در می آورد. در داستان دوازده رخ کیخسرو رستم را به همراهی فرامرز به هند می فرستد و سفارش می کند که پس از گشودن هند فرامرز در آنجا بماند<sup>۸</sup>. فرامرز در لشکرکشی توس به توران هم شرکت دارد و پیشرو سپاه رستم است. در اینجا پی می بریم که فرامرز بخاطر نام و شهرت رستم بر خلاف پهلوانان دیگر دارای درفش جداگانه ای نیست، بلکه همان درفش هفت شاخ اژدها پیکرو سپاه رنگ رستم را حمل می کند<sup>۹</sup>.

(این مطلب که فرامرز بخاطر مقام رستم درفش جداگانه نداشته از توجیحات بعدی است و علت اصلی این بوده که درفش سپاه رنگ اژدها پیکر، درفش تمام این خاندان است و اصل آن هم به گرشاسپ برمی گردد و نه به رستم.)

در داستان رستم و اسفندیار، مهرنوش پسر اسفندیار بدست فرامرز کشته می شود<sup>۱۰</sup> و پس از آن در داستان شغاد فرامرز را بر سر نعش پدر می بینیم. پس از مرگ رستم فرامرز به کابل لشکر می کشد و آنجا را به کین پدر و یران می سازد<sup>۱۱</sup>. آخرین باری که در شاهنامه با فرامرز روبرو می گردیم در داستان بهمن است. پس از آنکه بهمن سیستان را به کین پدر و یران و زال را به بند می کشد، فرامرز به شنیدن این خبر از بست لشکر می کشد، ولی سرانجام در نبردی به دست یاز اردشیر اسیر و به فرمان بهمن او را زنده بردار می کنند<sup>۱۲</sup>. تفصیل لشکرکشی بهمن به سیستان و کشته شدن فرامرز و نبرد بهمن با دختران رستم و آذربرزین پسر فرامرز و دیگر افراد خاندان رستم موضوع کتاب بهمن نامه است.

### ۳- فرامرز در نزهت نامه علائی - همانگونه که پیش از این اشاره شد، در نزهت نامه علائی

نیز که شهرمان بن ابی الخیر رازی در پایان سده پنجم یا آغاز سده ششم هجری نوشته است، دو روایت کوتاه از ماجراهای فرامرز در هند آمده است که هر دو به نثر است. از این دو روایت یکی نبرد فرامرز با هندوی است به نام جیجاو. به فرمان جیجاو فیلی را بر او (بر جیجاو) می آغمالند (و او خرطومش بگرفت و چندانکه کوشید پیل از ورهایی نیافت تا پاره پاره از خرطومش گسسته شد.) این جیجاو سرانجام در نبرد با فرامرز کشته می شود. روایت دوم جنگ فرامرز با رای هند است. در اینجا فرامرز را در دره ای کشانده او را خلع سلاح می کنند تا آنکه رستم می رسد و فرامرز را رهایی می دهد و آنگاه بهم لشکر رای هند را می شکنند و از پس

آن رستم رای را با خود به ایران می‌برد و در ایران کیخسرو از گناه او درمی‌گذرد و تاج و تخت او را بدو برمی‌گرداند.

شهمردان این دو روایت را از کجا گرفته بوده است؟ شهمردان در کتاب خود گرفتگاہ تک تک روایات خود را بدست نداده است، بلکه بطور کلی از دو چشمه نام میبرد. یکی کتابی که پیروزان معلم شمس الملوک فرامرز بن علاءالدوله امیر طبرستان، در میانه سده پنجم از پهلوی به پارسی دری ترجمه کرده بود و بخشی از آن در اصفهان بدست شهمردان می‌افتد. و دیگر دفتری چند از کتابی که رستم لارجانی در آغاز سده پنجم در زمان شمس اللوله دیلمی در همدان تالیف کرده بود<sup>۱۳</sup>. این چشمه دوم که به سخن مولف آن شرح فرمانروایی شاهان بوده «از اول عهد گیومرث تا پادشاهی شمس اللوله ابوطاهر بن بو به»، به معیار شاهنامه‌ها قاعده بایست فاقد داستان فرامرز در هند بوده باشد و شهمردان از این کتاب بیشتر مطالب مربوط به شاهان و شهرها و بناها را گرفته است. پس او دو روایت فرامرز را باید از ترجمه پیروزان گرفته باشد. اینکه امیر طبرستان که پیروزان معلم او بوده و کتاب را برای او ترجمه کرده، خود فرامرز نام داشته است، نیز این گمان را نیرو می‌دهد.

#### ۴- فرامرز در روایات ارمنی - در زبان ارمنی پهلوان اصلی روایات ایرانی که زیر

نام «رستم زال» شهرت دارند، برزو است و فرامرز حتی رستم در این روایات نقش چندان مهمی ندارند. بر طبق یکی از این روایات، رستم پانزده ساله پس از کشتن دیوسرخ از دختری زیبا به نام گلپری که رستم او را از کاخ دیورهایی داده دارای چند فرزند می‌گردد، از آن میان یکی هم فرامرز است که نام او در روایات ارمنی گوناگون آمده است<sup>۱۴</sup>. از مهمترین ماجراهای فرامرز در روایات ارمنی، نبرد او به اتفاق زال با شاه دربند است که با سپاه خود شهر ساسون را محاصره کرده است. در هنگامه نبرد آواز گرز فرامرز از دور به گوش برزو می‌رسد و او به اتفاق رستم به کمک زال و فرامرز می‌شتابند و لشکر دشمن را در هم می‌شکنند. زال به پاداش دلیری برزو به شانه راست او نشان می‌بندد. فرامرز از این کار زال می‌رنجد و شهر خود را ترک می‌کند. ولی سرانجام میان آنها صلح می‌افتد. دیگر از کارهای فرامرز در روایات ارمنی گرفتن اسبی آتشی رنگ است که هر روز می‌آمده و گله اسبان پادشاه را به دریا می‌رانده و به کشتن می‌داده است.

(همانگونه که بسیاری از ماجراهایی که به پهلوان حماسی نسبت می‌دهند در اصل همان‌هایی است که به پدر نیای او نیز نسبت می‌داده‌اند، و یا مثلاً رزم افزار پهلوان بیشتر همان سلیح پدری نیای اوست، بهمانگونه اسب پهلوان نیز یا همان اسب پدر است، چنانکه در مورد بهزاد اسب سیاه سیاوش می‌بینیم که به پسر او کیخسرو (و پس از او به گشتاسپ)

می‌رسد<sup>۱۵</sup>، و یا از تژاد اسب پدراست، چنانکه بر طبق یک روایت اسب سهراب، و بر طبق فرامرزنانه اسب فرامرز هر دو از تژاد رخش اند<sup>۱۶</sup>. از اینرو می‌توان گفت که آتشی رنگ بودن اسب فرامرز اشاره‌ای است به اینکه بر طبق روایات ارمنی نیز اسب فرامرز از تژاد رخش بوده است. چون رنگ رخش بنابر روایات کهن ارمنی سرخ روباهی است که برابر همان بور شاهنامه است<sup>۱۷</sup>. همچنین در شاهنامه نیز رنگ رخش به «چوداغ گل سرخ بر زعفران» و «آتش» مانند شده است<sup>۱۸</sup>.

اینکه بر طبق روایت ارمنی این اسب آتشی رنگ گلهٔ اسبان پادشاه را به دریامی رانده، اشاره‌ای است به اینکه اصل این اسب از دریا است که باز ارتباط آنرا با رخش می‌رساند: در یک روایت ماندایی آمده که رخش پیش از آنکه به چنگ رستم بیفتد تازه از دریا آمده بود. و در یک روایت ارمنی و کردی چنین آمده که رستم در وقتی که به مهلکه‌ای افتاده بود، خداوند را در خواب دید که به او می‌گوید لگامی درست کند و به دریا اندازد. رستم به فرمان خداوند رفتار می‌کند و از پس آن بی‌درنگ رخش از امواج دریا نمایان می‌گردد و رستم را به خانه می‌رساند. موضوع دریایی بودن تژاد رخش در شاهنامه و دیگر حماسه‌های منظوم فارسی نیامده است، ولی مانند آنرا در قصه‌های ایرانی و روایات حماسی شفاهی می‌شناسیم. از جمله بر طبق یک روایت شفاهی رستم در جستجوی اسبی در خور خود، به دستور سیمرغ به کنار دریا می‌رود: «عده‌ای می‌گویند وقتی رستم به کنار دریا رسید آنجا مادیانی دید که می‌چرد و کره‌ای همراه اوست که آن کره همان اسب رستم بود. عده‌ای می‌گویند کره‌ای که اسب رستم شد همراه مادیانی از دریا بیرون آمد و عده‌ای می‌گویند مادیانی از دریا بیرون آمد که شکم داشت و همانجا کره‌ای زاید که آن کره اسب رستم شد<sup>۱۹</sup>». همچنین در حماسهٔ آذربایجانی کورواغلو نیز پهلوان داستان دارای دو اسب است به نامهای قیرات و دورات که از گشن دادن مادیانی با اسبان دریایی زاده‌اند. موضوع دریایی بودن تژاد رخش بی‌گمان از باورهای کهن ایرانی سرچشمه گرفته است و با آنچه در اوستا در تیشتریشست آمده بی‌ربطه نیست. در آنجا نیز ستارهٔ تیشتر به صورت اسب سفیدی به دریا می‌رود و به موجی نیرومند و زیبا مانند شده است.

##### ۵- فرامرزنانه - از میان افسانه‌های فرامرز به زبان فارسی که در آنها فرامرز پهلوان

اصلی داستان است، اکنون دو منظومه به وزن متقارب (وزن شاهنامهٔ فردوسی) در دست است که در زیر به بررسی دستنویس‌ها، محتوی، مأخذ و نام سراینندگان آنها خواهیم پرداخت.

##### فرامرزنانهٔ نخستین - از این منظومه که تنها شرح ماجراهای فرامرز در هند است دو

نسخهٔ ناقص از سدهٔ دوازدهم هجری یکی در کتابخانهٔ ملی پاریس<sup>۲۰</sup> و دیگری در موزهٔ

بریتانیا<sup>۲۱</sup> در دست است. همچنین در موزه بریتانیا دستنویسی از شاهنامه هست ۲۲ که در میانه سده سیزدهم هجری نوشته شده است و در آن جز از متن شاهنامه برخی از قطعات و داستان‌های حماسی سده پنجم و آغاز سده ششم هجری نیز آمده است، از آن میان یکی نیز همین منظومه ناقص فرامرزنامه است. گذشته از این سه دستنویس این داستان در فرامرزنامه چاپ هند نیز هست که ما هنگام شرح فرامرزنامه دوم بدان اشاره خواهیم کرد. دستنویس موزه بریتانیا پیرامون ۱۶۳۰ بیت و دستنویس موزه ملی پاریس پیرامون ۱۵۶۰ بیت و این داستان در دستنویس شاهنامه‌ای که سخن آن رفت پیرامون ۱۵۴۰ بیت دارد. شمار بیت‌های این داستان را در چاپ هند ندارم، ولی گمان می‌کنم میان ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ بیت باشد.

**چکیده داستان** - داستان‌های فرامرزنامه و بیژن و منیژه و یکی دودستان کوچک دیگر همگی با صحنه‌ای همسان آغاز می‌گردند: روزی شاه ایران با پهلوانان به میگساری نشسته است که ناگهان دادخواهی از راه می‌رسد و از بیدادی که بر او رفته شکایت می‌کند. (از راه یک روایت ماندایی که ما در فرصتی دیگر آنرا نقل خواهیم کرد، می‌توان پی برد که در ریخت کهن این روایات جای اصلی این صحنه‌های میخواری و دادخواهی در بارگاه فرمانروایان خاندان گرشاسپ در سیستان بوده است. ولی سپس تر هنگام دخول روایات سیستان در دیگر روایات ایرانی جای این صحنه‌ها را به دربار شاهان ایرانی منتقل کرده‌اند.) بارگاهی که در آن شاه و پهلوانان به میگساری نشسته‌اند بارگاه کیکاووس است و دادخواه نوشاد شاه هند:

یکی قصه آرم برون از نهان	به نام خداوند روزی دهان
کنم نظم‌ها چون در شاهوار	به توفیق آن قادر کردگار
بگویم کنون داستان‌ها، شتو:	ز مردی و جنگ فرامرز گنو
نشسته دلیران بر شهریار	یکی روز با رامش و میگسار
فریبرز و طوس و گوپیلتن	شه و پهلوان سر بسر انجمن
چو گسته‌م و گرگین و رهام نیو	فرامرز و گودرز و بهرام و گیو
که او بار خواهد بر شهریار	که ناگه درآمد یکی نامدار

این نامدار فرستاده نوشاد شاه هند است و آمده است تا از کیکاووس برای دفع دشمنان شاه هند یاری جوید. دشمنان نوشاد عبارتند از: یکی کناس دیومردار خوار که هر ساله آمده و دختری از شاه هند را می‌رباید و تا کنون سه دختر او را ربوده است. دیگر کید شاه که از نوشاد بازگران می‌ستاند. سه دیگر کرگی در بیشه مرزقون که به زبان آدمیان سخن می‌گوید و به نام «کرگ گویا» شهرت دارد. چهارم ازدهایی دژم و پنجم سی هزار کرگدن

در بیشه‌خوم سار. از میان پهلوانان ایران نخست تنها فرامرز است که برای رفتن به هند و دفع دشمنان نوشاد خود را داوطلب می‌کند. ولی سپس بیژن گویونیز به او می‌پیوندد و هر دو به همراهی گروهی از پهلوانان از جمله گرگین و زرسپ توس به سوی هند رهسپار می‌گردند. در هند فرامرز نخست کناس دیورا می‌کشد و سه دختر نوشاد را از بند دیورها می‌سازد (دو تن از آنها دل افروز و گل افروز نام دارند) و پس از کشتن کناس دیو به گنج او نیز دست می‌یابد. بر روی این گنج کتیبه‌ای است نوشته ضحاک خطاب به فرامرز. پس از آن به جنگ کرگ گویا می‌روند. پهلوان اصلی این نبرد بیژن است. بیژن در نبرد با کرگ به پشت او می‌نشیند و عفریت او را با خود به غاری می‌برد که در آنجا گنج نوشزاد جمشید است. در اینجا نیز نامه‌ای از نوشزاد خطاب به فرامرز می‌یابند.

(مانند این صحنه‌ها را که پهلوان عصر به گنج و پندنامه یکی از شاهان گذشته دست می‌یابد و یا حتی خود مرده با پهلوان گفتگومی کند و با او سخنان پندمند می‌گوید، در داستانهای دیگر از جمله در گرشاسپنامه هنگام زیارت گرشاسپ از دخمه سیامک نیز می‌بینیم. خواست از این نمایش، اثبات حقانیت و صلاحیت و سزاواری پهلوان در احراز مقام جهان پهلوانی عصر است<sup>۲۳</sup>. مضمون نامه‌ها و گفتارها که غالباً درباره بی اعتباری و ناپایداری جهان و اندیشه‌های فاتالیسم و خواندن به دادودش و ترک آرزو و رشک و خشم است، از نفوذهای زروانیسم زمان ساسانی در داستانهای حماسی است که شاهنامه نیز از آن بی بهره نیست.)

نبرد فرامرز با اژدها نه تنها بزرگترین رویداد داستان، بلکه در شمار یکی از افسانه‌های کهن حماسی ایران است، و چنانکه از اشاره فرخی به این افسانه برمی‌آید، مشهورترین ماجرای فرامرز بوده است. فرامرز در نبرد با اژدها دست به نیرنگ می‌زند. بدین ترتیب که دستور می‌دهد دو صندوق ساخته آنها را برد و گردونه استوار کنند. سپس خود با بیژن به درون صندوق‌ها می‌روند و گرگین گردونه‌ها را تا نزدیکی خانه اژدها رانده، خود با شتاب برمی‌گردد. اژدها به نیروی دم خود گردونه‌ها را با اسب و صندوق می‌بلعد. آنگاه فرامرز و بیژن در شکم اژدها از صندوق بیرون می‌آیند و اژدها را از درون شکم او از پای در می‌آورند و سپس پهلوی او را شکافته بیرون می‌چهند.

(دلیل آویزش بدین نیرنگ، با آنکه در داستان سخنی از آن نیست، در اصل زخم ناپذیری پوست اژدها بوده است. نگارنده در گفتاری که در پژوهش ریشه اسطوره بربیان (جامه زخم ناپذیر رستم) نوشته است، این موضوع را مورد بررسی قرار داده است.)

بالاخره پس از آنکه فرامرز کرگدن‌ها را نیز می‌کشد، رهسپار جنگ کید می‌گردد. در این جنگ نخست سمنرخ دختر کید (دختر دیگر او سمنبر نام دارد) در نبرد با زرسپ اسیر

می‌گردد و زرسپ او را نزد فرامرزی آورد:

فرامرزی گفتش سمنرخ توی کله خودش از سرفگنندند خوار  
رخمی چون بهار و لیبی همچونوش  
بفرمود کاین را بسازید بند  
که داری به میدان رگ پهلوی  
پدید آمد آن گوهر آبدار  
به گرد لبان شگرستان به جوش  
ولیکن چو جاننش نهید ارجمند

سرانجام گروهی از پهلوانان کید به دست فرامرزی و یاران او کشته یا بندی می‌گردند و خود کید نیز می‌گریزد. اکنون نوشاد راه را تا جایگاه کید برای فرامرزی شرح می‌دهد: تا کشور کید صد فرسنگ بیابان بی راه است (۱). پس از آن سرزمین کید است. نخست شهری پیش می‌آید به نام نیکنور از آن پهلوانی به نام نوشاد (۲). در شصت فرسنگی آن مرز سرنج است (۳). شش روز دور از آنجا مرز ددی است به نام ستوریا سنور (۴). از آنجا پس از دور روز راه مرز اروند شاه قرار گرفته است (۵). در این سرزمین برهمنی است که هزار سال از عمر او می‌گذرد. مردی با فرهنگ و سرگذشت دان. مرز سپسین گلیو نام دارد (۶). پس از آن شهر دهلی پدیدار می‌گردد که در آن جیپال فرمانروایی می‌کند (۷).

(گرچه در داستان جایی سخن از هفتخان فرامرزی نیامده است، ولی چنانکه شماره‌گذاری ما نشان می‌دهد، در فرامرزی‌نامه نیز راه پرخطری که پهلوان داستان باید طی کند دارای هفت منزل است و احتمالاً در صورت اصلی داستان آنرا هفتخان فرامرزی می‌نامیده‌اند.)

فرامرزی نیکنور را می‌گشاید و شاه آنجا نوشاد را به بند می‌کشد. نوشاد راه‌نمایی فرامرزی را به جایگاه کید بعهده می‌گیرد.

(نقش نوشاد در اینجا مانند همان نقش اولاد در هفتخان رستم و یا نقش گرگسار در هفتخان اسفندیار است. این موضوع گمان پیشین ما را در مورد هفتخان فرامرزی نیرو می‌دهد.)  
فرامرزی پس از کشتن دد با برهمن ملاقات می‌کند و از او پرسش‌هایی به شیوه تمثیل درباره جهان و نفس آدمی و موضوعاتی از اینسان می‌نماید. در این میان کید هندی نیز کس می‌فرستد و باب آشنایی می‌گشاید، بیژن و زرسپ دختران کید را به زنی می‌گیرند و فرامرزی کید و هندوان را از دین چند خدایی به دین یک‌خدایی خود می‌خواند. البته کید نخست نمی‌پذیرد و براین می‌نهند که فرامرزی و برهمن به گفتگو بنشینند. برهمن چندین پرسش در کالبد تمثیل از فرامرزی می‌کند و فرامرزی همه را به درستی پاسخ می‌دهد. اکنون نوبت پرسش به فرامرزی می‌رسد. برهمن نیز پاسخ درست را می‌داند، ولی به زبان آوردن آن خستو شدن به یگانگی خداوند است. سرانجام برهمن و کید زنار می‌درند و بت‌ها را می‌شکنند و

ترک چلیپا و سکوبا می کنند و یزدان پرست می گردند. سپس فرامرز برای جنگ با جیپال روانه دهلی، یعنی خان هفتم می گردد. ولی داستان در همین جا قطع می شود:

سوی شهر جیپال بنهاد روی      ابا نامداران پرخاشججوی  
هزاران درود و هزاران ثنا      ز ما تن به تن بر سر انبیا

آیا فرامرز نامه نخستین از اصل ناتمام مانده است؟ این داستان در هر سه دستنویس موجود آن و نیز در فرامرز نامه چاپ هند فاقد جنگ فرامرز با جیپال است. از سوی دیگر از جریان داستان و پیشگویی های رویدادهای آینده در داستان، چنین برمی آید که جنگ فرامرز با جیپال، یعنی خان هفتم فرامرز باید آخرین ماجرای فرامرز در هند بوده باشد که اندازه آن نسبت به بقیه داستان دست بالا از سیصد بیت بیشتر نبوده و از این رو دور است که کاتبی پایان داستان را به قصد خلاصه کردن آن زده باشد. بنابراین اگر نظم این داستان از آغاز ناتمام نمانده باشد، باید پایان دستنویس اصلی یا پایان دستنویسی که دستنویس های کنونی از آن جدا شده اند، افتاده بوده باشد.

در اصالت روایات این داستان به هیچ روی جای گمانی نیست. نفوذ زبان تازی در این داستان بسیار کم و نفوذ اسلامی در آن دیده نمی شود. در گفتگوهای فرامرز با برهمن که جای درخوری برای نفوذ عقاید اسلامی است، نشانه ای از چنین نفوذی نیست. برعکس چه موضوعاتی که در این گفتگوها مطرح می شود و چه کالبد تمثیلی آنها به خوبی شیوه اندیشه زردشتی را نشان می دهند و حتی یکجا در سرلوحه آمده است: «خواندن فرامرز مرکید و هندیان را به دین خود که دین زرتشت باشد.»

چنانکه دیدیم در این داستان هندوان پیروان چلیپا و سکوبا، یعنی مسیحی معرفی شده اند، در حالی که آگاهی نویسندگان اسلامی حتی پیش از لشکرکشی های محمود به هند درباره این دیار تا این اندازه بوده است که بدانند دین برهمنان هند مسیحی نیست. نسبت مسیحیت به هندوان باید مربوط به پایان دوره ساسانیان از زمان خسرو دوم بعد باشد که کلیسای مسیحی حتی در درون ایران مهمترین و خطرناکترین رقیب آیین زردشتی شده بود. درباره کاربرد واژه جیپال (سانسکریت: Jayapala) باید گفت که هر چند علت شهرت این نام در آثار نظم و نثر سده پنجم و ششم هجری بیشتر مربوط به جنگ سلطان محمود با جیپال در سال ۳۹۲ هجری است، ولی پیش از آن نیز این نام به معنی مطلق فرمانروای هند شناخته شده بود، چنانکه مثلا در کتاب حدود العالم تألیف ۳۷۲ هجری نیز آمده است. همچنین منجیک ترمذی شاعر میانه و نیمه دوم سده چهارم هجری این نام را در بیتی آورده است:

به تیغ طره ببرد ز پنجه خاتون      به گرز پست کند تاج بر سر چیپال



اگر این بیت چنانکه در لغت‌نامهٔ دهخدا به نام منجیک آمده واقعا از او باشد (از منجیک قصیده‌ای به همین وزن و پساوند هست)، در اینصورت لت دوم این بیت اشاره به نبرد فرامرز با جیپال و دلیل دیگری بر شهرت داستان منثور فرامرز در سدهٔ چهارم هجری و همچنین دلیلی بر ناتمام ماندن یا افتادگی پایان فرامرز‌نامهٔ نخستین است.

شاعر منظومه - شاعر در آغاز رزم کید گزارش کوتاهی دربارهٔ خود می‌دهد:

ازین پس کنون رزم کید آوریم	ازین پس کنون رزم کید آوریم
ز جور زمانه دلم گشت سیر	ز جور زمانه دلم گشت سیر
چنان دان که در بوم پیروز باد	چنان دان که در بوم پیروز باد
چه کهتر چه مهتر هر آنکس که هست	چه کهتر چه مهتر هر آنکس که هست
جهان را به شادی همی بسپرند	جهان را به شادی همی بسپرند
منم بی می و رود و بانگ سرود	منم بی می و رود و بانگ سرود
یکی روستا بچهٔ فرسی ام	یکی روستا بچهٔ فرسی ام

آیا خواست از فرسی ایرانی است؟ یعنی شاعر خود را یک روستا بچهٔ ایرانی نامیده است؟ ولی گمان من این است که خواست شاعر از فرس همان فرس آباد است که گویا یکی از ده‌های مرو و در دو فرسنگی آن بوده است و بر طبق لباب الانساب عبدالحمید بن حمید فرس آبادی نیز از آن محل بوده است. اگر این گمان درست باشد شاعر اهل فرس آباد مرو بوده و شاید نام او نیز فرسی است، یعنی منسوب به فرس آباد مرو. و ده پیروزآباد محل زندگی شاعر هنگام سرودن داستان فرامرز‌نامه بوده است. در خراسان و دیگر بخش‌های ایران این نام ده بسیار است، ولی در اینجا پیروزآبادی که به مرو و فرس آباد آن نزدیکتر باشد اعتبار بیشتری دارد. شاعر در جایی دیگر نیز چند بیتی در وصف حال خود سروده است:

ز سالم چو شد سی و شش نزدمان <sup>۲۴</sup>	ز پیری رسیده بسر مرزبان
ز باد خزانسی رخم زرد شد	گل ارغوا در خم گرد شد
بنفشه سمن گشت، گل شد تهی	شدم چنبری شاخ سرو سهی
بنم خم گرفت و دلم غم گرفت	دو دیده بشورید و رخ نم گرفت
ز خورشید بر من نیامد تفسی	وزین خرمنم جو نیامد کفی
تگرگی ز میغم نشد در کنار	گلی هم نیامد نصیب از بهار
جهان پرز گنج است و ما پرز رنج	شکوفه بهر سوی، ما در شکنج
جهان را همه باده هست و نوا	مرا باد در دست و خود بینوا

از تمام مطالب بالا می‌توان چنین نتیجه گرفت که شاعر فرامرز‌نامه که احتمالا از

فرس آباد مرو بوده، در دهی به نام فیروزآباد زندگی می کرده و داستان فرامرنامه را در سن سی و شش سالگی در همین محل سروده است. دیگر اینکه شاعر که خود را غلام فردوسی می نامد، یعنی او را استاد و پیشرو خود می داند، مانند فردوسی از همان طبقه دهقانان ایرانی بوده که هر چند این طبقه در سده پنجم و ششم مقام گذشته خود را بکلی از دست داده و بصورت خرده مالکان کم بضاعتی درآمده بودند، ولی هنوز در حفظ و نظم روایات ملی قدیم ادامه دهنده سنت پیشین اند.

اصالت روایات، کمی واژه های تازی، نبودن تاثیرات اسلامی، سادگی لفظ و بری بودن از نفوذ شعر پس از فردوسی، بویژه شعر غنایی، می رسانند که تاریخ نظم این فرامرنامه از نیمه دوم سده پنجم هجری فروتر نیست. البته باید در نظر داشت که شاعری که به گفته خود روستازاده و کتب اصلی مورد مطالعه اش کمابیش محدود به شاهنامه و دیگر روایات کهن است، خود بخود از تاثیر تغییراتی که در زمان او در دیگر جاها در زبان و شعر به وقوع پیوسته است تا اندازه ای بر کنار می ماند.

در باره شیوه سخن این منظومه باید گفت که اصولا داستانهای حماسی ملی و اصیل پس از شاهنامه گذشته از گرشاسپنامه اسدی هیچکدام به سبک مستقلی نمی رسند، بلکه همگی با نوسان هایی کوچک و بزرگ در همان خط سبک حماسی شاهنامه باقی مانده اند، هر چند در ارزش هنری کارشان از شاهنامه بهمان اندازه دوراند که مقلدان نظامی از نظامی .

**مأخذ منظومه** — شاعر در منظومه خود دو بار از مأخذ خود نام می برد. بار نخستین در آغاز داستان جنگ فرامرز باکید:

کنون باز گردم به گفتار سرو      چراغ مهان سرو ماهان به مرو  
چنین گفت آن مرد پر هوش و ویر      ز گفتار او گوش کن یاد گیر  
و بار دوم در آغاز جنگ دیگر باکید:

کنون گفته زاد سروست پیش      که باد آفرینش ز اندازه بیش  
این آزاد سرو همان کسی است که فردوسی در آغاز داستان رستم و شغاد از او یاد می کند:

یکی پیر بُد نامش آزاد سرو      که با احمد سهل بودی به مرو  
دلی پر ز دانش سری پر سخن      زبان پر ز گفتارهای کهن  
کجا نامه خسروان داشتی      تن و پیکر پهلوان داشتی  
به سام نریمان کشیدی نژاد      بسی داشتی رزم رستم به یاد...

کنون بازگردم به گفتار سرو فروزنده سهل ماهان به مرو<sup>۲۵</sup>

از آنجایی که ثعالبی نیز داستان رستم و شغاد را نقل کرده است، باید گفت که فردوسی این داستان را مستقیم از روایت آزاد سرو نگرفته، بلکه نویسندگان شاهنامه ابو منصور آترا با ذکر نام سرو و شمه‌ای در ستایش او از او گرفته‌اند و از آنجا عینا با همان کیفیات و جزئیات وارد شاهنامه فردوسی شده است. ولی شاعر فرامرزنامه داستان خود را مستقیم از کتاب آزاد سرو نقل کرده است و این حقیقت این احتمال را که شاعر فرامرزنامه اهل فرس آباد مرو بوده نیرو می‌دهد.

گذشته از داستان‌های رستم و شغاد و فرامرزنامه، داستان شیرنگ نیز از روایت همین آزاد سرو گرفته شده است. وی گمان داستانهای دیگری نیز که درباره ماجراهای رستم و دیگر افراد خاندان او در دست است در اصل از روایات همین آزاد سرو بوده که به گفته فردوسی «بسی داشتی رزم رستم به یاد». بویژه بسیاری از روایات سیستان در شاهنامه چون داستانهای زال و رودابه، گرفتن رخس، رفتن رستم به سپند دژ، آوردن رستم کیقباد را از البرز، هفتخان رستم، رستم و سهراب و اکوان دیو، که در تاریخ طبری اشاره‌ای به آنها نشده است، کتاب روایات سیستان یا اخبار رستم به فارسی آزاد سرو بوده و نه خداینامه که به دلایل دیگر نیز فاقد روایات رستم بوده است. و نیز محتمل است که از میان این روایات نامبرده بجز دو افسانه نخستین، بقیه که ثعالبی ذکر از آنها نکرده است، یادست کم برخی از آنها در شاهنامه ابو منصور هم نبوده و فردوسی خود آنها را از کتاب آزاد سرو گرفته باشد.

با آشنایی بیشتر با این آزاد سرو که سهم بزرگی در تدوین روایات حماسی ایران دارد، ولی اهمیت او چنانکه باید و شاید شناخته نشده است، به اهمیت محیط مرو در عهد احمد بن سهل نیز پی می‌بریم. مرو در زمان سهل و کشمکش‌های سیاسی سهل با دربار سامانی و کوشش‌های ادبی آزاد سرو و مسعودی مروزی در دستگاه سهل، ما را به یاد توس در زمان ابومنصور عبدالرزاق می‌اندازد که او نیز با دربار سامانی در کشمکش بود و در دستگاه او نیز مردانی چون ابومنصور در زمینه ادبیات حماسی فعالیت داشتند و زمینه را برای کار دقیقی و فردوسی آماده ساختند. شهرهای مرو و توس و نیز بلخ سه زادگاه بزرگ ادبیات حماسی ایران در دوره اسلامی‌اند. و اما نام «سهل ماهان» که در شاهنامه آمده با آنکه در بیشتر دستنویس‌های شاهنامه و نیز ترجمه بنداری به همین صورت دیده می‌شود، چنانکه شادروان تقی زاده یادآور شده است<sup>۲۶</sup>، درست بنظر نمی‌رسد. به گمان من چنانکه از بیتی که از فرامرزنامه نقل شد بر می‌آید ماهان مربوط به سرو است و نه سهل. در داستان شیرنگ نیز

ماهان مربوط به سرو است و آن بیت چنین است:

کنون بشنو از گفته زاد سرو چراغ صف صدر ماهان به مرو  
 بنا براین می توان احتمال داد که در آن لت از شاهنامه نیز «سهل ماهان» گشته «سرو  
 ماهان» است. یعنی نام این آزاد سرو گویا آزاد سرو ماهان بوده، یعنی اهل ماهان مرو، و  
 دور نیست که آن آزاد سرو زمان خسرو انوشروان نیز که بر طبق روایت شاهنامه در یکی از  
 دبستان های مرو کودکی هوشیار به نام بزرگمهر را کشف کرد و با خود بنزد خسرو آورد<sup>۲۷</sup>  
 نیای همین خانواده بوده باشد و آزاد سروان از خانواده های کهن و سرشناس و تژاده مرو  
 بوده اند. ولی چون آزاد سرو گرد آورنده روایات حماسی خاندان رستم بوده از اینرو چنانکه  
 در بیت هایی که پیش از این از شاهنامه نقل شد دیدیم، تژاد او را به سام نریمان رسانیده اند و  
 لزومی ندارد که او حتماً از مردم سیستان بوده باشد<sup>۲۸</sup>.

#### ۶- فرامرنامه دوم - در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در شهر بمبئی کتابی به نام فرامرز

نامه به چاپ رسیده است در ۴۶۴ رویه و پیرامون ۱۰ تا ۹ هزار بیت<sup>۲۹</sup>. چنانکه از گزارش ناشر  
 در پایان کتاب (رویه ۴۵۱) برمی آید، در زمان مظفرالدین شاه یک زردشتی به نام رستم پسر  
 بهرام سروش ملقب به تفتی بر آن می گردد که اخبار فرامرز را گردآوری و منتشر کند و برای  
 این کار سفری هم به بمبئی می کند و سرانجام پس از جستجوی های فراوان در ایران و هند موفق  
 می گردد که چهار منظومه شامل اخبار فرامرز را از زاد تا مرگ پهلوان بدست آورد و آنها را در  
 یک کتاب تنظیم می کند و مقدمه ای هم که از چند قطعه از اشعار دیباچه شاهنامه سرهم  
 کرده است برای کتاب ترتیب می دهد و به چاپ می رساند.

با مطالعه کتاب می توان چهار منظومه ای را که تفتی به یکدیگر وصله کرده است بخوبی

از هم باز شناخت:

منظومه نخستین (رویه ۵-۳۱) اصلاً مربوط به فرامرز نیست، بلکه شرح یکی از  
 ماجراهای رستم است در هند که روایت آن در دستنویس شاهنامه موزه بریتانیا که ما پیش از  
 این از آن نام بردیم (نک به پی نویس ۲۲) نیز آمده است (از برگ ۱۱۲ تا ۱۱۵ آ). علت  
 گزینش این روایت در جزو ماجراهای فرامرز تنها بخاطر چند بیت پایان آن، یعنی شرح زادن  
 فرامرز از دختر شاه هند بوده است.

منظومه دوم (رویه ۳۲-۷۸) سرگذشت بانو گشسپ است که پهلوان اصلی آن نیز بانو  
 گشسپ دختر رستم است و فرامرز جوان در کنار خواهر نقش کوچکی بیش ندارد. از این  
 حماسه کوچک دستنویسی در کتابخانه ملی پاریس و چند دستنویس منظوم و منثور در  
 کتابخانه بادلیان در دست است.

با منظومه سوم (رویه ۷۸-۱۵۷) در واقع کرده‌های اصلی فرامرز آغاز می‌گردد و این منظومه سوم همان فرامرز نامه منظوم و ناقصی است که پیش از این زیر نام فرامرز نامه نخستین درباره آن گفتگو شد. در دستنویس تفتی نیز آخرین بخش ماجرای فرامرز در هند، یعنی نبرد فرامرز با جیپال افتاده است و داستان با همان بیت کاتب: هزاران درود و هزاران ثنا... به پایان رسیده است و این موضوع گمان ما را که نظم این داستان گویا از آغاز تا تمام مانده است و یا پایان آن پیش از انشعاب و شاخه بندی دستنویس‌ها افتاده بوده است، نیرو می‌دهد.

بخش بزرگ کتاب را منظومه چهارم (رویه ۱۵۷-۴۵۰) تشکیل می‌دهد که پیرامون شش هزار بیت دارد درباره سرگذشت فرامرز در هند و سرزمین‌های دیگر. روایات این بخش که ما از آن به نام فرامرز نامه دوم یاد خواهیم کرد از روایات فرامرز نامه نخستین که ما پیش از این از آن یاد کردیم بکلی جداست و دستنویسی نیز که در دست تفتی بوده، دستنویسی کاملاً مستقل و جز از فرامرز نامه نخستین بوده است، به چند دلیل: یکی به دلیل گفته خود تفتی که می‌گوید برای تنظیم کتاب خود از چهار دستنویس گوناگون استفاده کرده است. دیگری به این دلیل که بیت: هزاران درود و هزاران ثنا... که کاتب دستنویس فرامرز نامه نخستین بر پایان کتاب افزوده، در فرامرز نامه چاپ بمبئی نیز در همان جای خود آمده است و تفتی توجه نداشته و یا نخواسته است این بیت را به منظور پیوند دادن دو فرامرز نامه با یکدیگر بزند. دیگر اینکه فرامرز نامه دوم با قطعه‌ای از شاهنامه (صحنه سان دیدن کیخسرو از سپاه در آغاز داستان فرود) آغاز می‌گردد که نشان می‌دهد از این راه خواسته‌اند میان آغاز این داستان و متن شاهنامه ارتباط ایجاد کنند و چنین کاری را - چنانکه مثال‌های دیگری نیز در دست است - در آغاز یک داستان انجام می‌دهند و نه در میانه آن.

**چکیده داستان - همانگونه که اشاره شد داستان با قطعه‌ای از شاهنامه، یعنی سان دیدن کیخسرو از سپاه در آغاز داستان فرود آغاز می‌گردد و سپس رستم به دادخواهی نزد کیخسرو می‌رود و شکایت می‌کند که شهری را که در زمان کیکاووس به او داده بودند تورانیاں از او گرفته‌اند. کیخسرو فرامرز را با سپاهی برای باز ستاندن آن شهر می‌فرستد و پس از آن فرامرز رهسپار هند می‌گردد. مادر اینجا برای پرهیز از درازی سخن تنها به شرح رئوس مطالب بسنده می‌کنیم:**

نبرد فرامرز با طورک و کمک خواستن طورک از افراسیاب و سرانجام کشته شدن طورک بدست فرامرز، رفتن فرامرز به هند و جنگ او با رای، نبرد فرامرز با دیوی به نام تجانو، خواب دیدن زال از گرفتاری فرامرز و فرستادن رستم را به کمک او و بازگشتن هر دو به ایران به اتفاق رای هند، بخشودن کیخسرو گناه رای هند را و سپردن تاج و تخت هند بدو. در غیاب رای هند مهارک نامی تاج و تخت هند را از دست او بدر می‌برد و فرامرز برای سرکوبی

مهارک دوباره رهسپار هند می گردد. پس از آن داستان رفتن فرامرز است به جزیره کهیلا و کشتن دیوسپاه و رهایی دختر شاه کهیلا از چنگ دیو، دلباختن دختر بر فرامرز و پیوند بستن آندو، رفتن فرامرز به خاورزمین و رزم با مردم جزیره، جنگ او با مردم جزیره فیلگوشان، گفتگوی فرامرز با برهن، رفتن فرامرز به خاورزمین و کشتن مرغ و اژدها و رزم با شاه خاور، رفتن فرامرز به قیروان و کشتن اژدها و گرگ و شیر در قیروان و برداشتن گنج گرشاسپ، رفتن فرامرز به سوی باختر، ورود سیمرغ به صحنه، زیارت دخمه هوشنگ، رزم فرامرز با شاه فرغان، رفتن فرامرز به کلان کوه و جنگ با دیوان، خواب دیدن فرامرز رستم را، دلباختن فرامرز بر دختر فرطور توش شاه پریان و ناپدید شدن دختر در چشمه، رفتن فرامرز به کشور فرطور توش به جستجوی دختر. در آغاز این ماجرا فرامرز دیوی را به بند می کشد و او مانند اولاد در هفتخان رستم و گرگسار در هفتخان اسفندیار راهنمایی فرامرز را بعهده می گیرد و اکنون فرامرز باید تا رسیدن به کشور شاه پریان مانند رستم و اسفندیار از هفتخان بگذرد. فرامرز در سه خان نخستین دو شیر و دو گرگ و یک گول را می کشد و در خان چهارم و پنجم گرفتار سرما و گرما می گردد و در خان ششم و هفتم کرگدن و اژدهایی را می کشد تا بدین ترتیب به کشور شاه پریان فرطور توش می رسد و در آنجا سرانجام پس از هنرنمایی هایی چند با دختر شاه پریان پیوند می بندد و به ایران باز می گردد و سپس دوباره به هند می رود. یکسال پس از آن فرامرز دارای دو فرزند می گردد. یکی به نام سام از دختر شاه پریان و دیگری به نام آذر برزین از دختر شاه کهیلا.

**شاعر منظومه** — درباره سراینده فرامرز نامه دوم چیزی نمی دانیم و متأسفانه چون اکنون کتاب را هم در دست ندارم نمی دانم که آیا در آن مطلبی درباره نام و اویی سراینده آن یافت می شود یا نه. به گمان من سراینده آن ناشناس است. همچنین درباره مذهب سراینده چیزی نمی توان گفت. جز اینکه یکجا در پایان قطعه نبرد فرامرز با مرغ که ما آنرا در بخش نهم این گفتار نقل کرده ایم، خلیفه دوم عمر را ناسزا یا بهتر بگوییم سزا گفته است. اگر این بیت ها واقعا از سراینده باشد و ناشر زردشتی کتاب تفتی به کتاب نیفزوده باشد، شاعر زردشتی و یا شیعی مذهب بوده و در هر حال اهل تسنن نبوده است.

فرامرز نامه چاپ بمبئی پر است از گشتگی ها و بیت های سست و الحاقی و نیز نادرستی های فراوان چاپی و در آن بیت های فراوانی از شاهنامه و دیگر حماسه های فارسی نیز هست. از اینرو بخاطر یکدست نبودن روایات و نداشتن دستنویسی از آن، درباره تاریخ نظم آن نیز نمی توان سخنی گفت. ولی قطعات اصلی و کهن آن باید از آغاز سده ششم باشد. شاید با مطالعه دقیق تر آن بتوان از برخی رازها پرده گشود. در هر حال این کتاب بخاطر حفظ روایت فرامرز نامه دوم که گویا دستنویس آن دیگر در دست نیست، دارای ارزش بسیار

است .

**مأخذ منظومه** - مأخذ فرامرز نامه دوم - دست کم در سفر نخستین فرامرز به هند - همان ترجمه پیروزان، یعنی مأخذ نزهت نامه علائی بوده است . چون هر دو روایتی که شهردان در نزهت نامه علائی از ترجمه پیروزان نقل کرده است و ما در بخش سوم این گفتار از آن یاد کردیم، در فرامرز نامه دوم نیز هست . یکی از این دو روایت افسانه هندی به نام جیجاو (تنجاو، تیجاو) است که در فرامرز نامه دوم تجانو نام دارد و عین همان روایت آمده است (رویه ۱۷۲ بجلو). و دیگر نیزنگ کردن رای هند و بند کردن فرامرز و فرستادن زال رستم را به کمک فرامرز است که آن نیز در فرامرز نامه دوم هست (رویه ۱۹۲ بجلو).

**۷- چکیده سخن** - بجز روایاتی که در آنها فرامرز در کنار پهلوانان دیگر نقشی داشته است و از آنها در بخش نخستین این گفتار نام برده شد، به زبان پهلوی دست کم دو روایت هم بوده که پهلوان اصلی هر دو فرامرز بوده است . یکی از این دو روایت را آزاد سرو ماهان مروی مترجم بسیاری از روایات سیستان در پایان سده سوم یا آغاز سده چهارم هجری در مرو در دستگاه احمد بن سهل، و دیگری را در میانه سده پنجم هجری پیروزان معلم شمس الملوک فرامرز بن علاءالدوله امیر طبرستان از پهلوی به نثر فارسی برگردانیده بوده اند. ترجمه آزاد سرو را در نیمه دوم سده پنجم هجری شاعری از دهقانان کم بضاعت از مردم فرس آباد مرو در سن سی و شش سالگی در دهی به نام پیروز آباد که محتملاً در همان نزدیکی های مرو قرار داشته به نظم کشیده است که یا ناتمام مانده و یا پایان آن افتاده است . این شاعر که از پیروان فردوسی بوده گویا یکی دو روایت دیگر از آزاد سرو را نیز به نظم کشیده بوده است (نک به پی نویسی ۳۲). روایت دوم را پس از آنکه شهردان بن ابی الخیر رازی در پایان سده پنجم یا آغاز سده ششم هجری دو روایت کوتاه از آن را در کتاب نزهت نامه علائی نقل کرده است، شاعری گمنام آنرا به نظم کشیده که اکنون گویا از نظم او دستنویسی در دست نیست، ولی دستنویسی از آن را ناشری زردشتی به نام رستم پسر بهرام سروش ملقب به تفتی در دست داشته و آنرا همراه با سه روایت دیگر در کتابی به نام فرامرزنامه در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در بمبئی منتشر کرده است .

و اما درباره آن کتاب اخبار فرامرز که تاریخ سیستان از آن نام برده و نوشته است که «جداگانه دوازده مجلد» بوده است، فعلاً آنگهی بیشتری نداریم . ولی گمان می رود که آن کتاب روایتی جداگانه از فرامرز نبوده است، بلکه در آن صورت منثور همین دو روایت فرامرز را که در بالا سخن آن رفت به یکدیگر پیوند داده بوذند، شاید در نگارشی دیگر و با آب و تابی بیشتر. توجه شود که چنانکه دیدیم روایت نخستین در زمان کیکاووس و روایت دومین در زمان کیخسرو روی می دهد، یعنی در واقع روایت دومین را میتوان دنباله روایت نخستین

گرفت و آندورا به یکدیگر پیوند داد، چنانکه مثلاً تفتی نیز همین کار را در فرامرز نامه چاپ هند با صورت منظوم این دو روایت انجام داده است.

ما امیدواریم در این گفتار گوشه‌ای از مآخذ حماسه‌های فارسی را روشن کرده باشیم. در آینده در گفتاری دیگر درباره مآخذ حماسه‌های فارسی و محتوای خداینامه گفتگو خواهیم کرد تا از این راه کم کم مآخذ پهلوی ادبیات حماسی ایران و چگونگی تنظیم و تلفیق آنها در ادبیات پهلوی و فارسی روشن گردد.

### ۸- نمونه‌هایی از شعر فرامرز نامه نخستین

پدید آیدت مرز اروند شاه  
 تو گوئی گِلش دارد از گل سرشت  
 به باغ اندرون طوطیان با تذر و  
 ز قمری و بلبل چمن گفتگو  
 برون آمد از پهلوی جویبار  
 بتان گرد بام و چمن گرد کوی  
 درختان یکایک همه بارور  
 چنین آفریدش جهانبان خدیو  
 یکی مرز بینی چو دریای چین  
 پر از کشت و رز و همه باغ و کاخ  
 چو کیدش همه کار و بار دگر  
 یکایک همه خویش و پیوند پیش  
 که داند همی دستگاه و را  
 نیندیشد از دشمن او روز کین  
 زمین زیر نام و زمان زیر کام  
 به هند اندرون لشکر کید بین  
 چه سازی بدین خوار مایه سپاه  
 پذیره شدندش به کردار گرگ  
 خروشان برفتند مردان کار<sup>۳</sup>  
 بیامد خروشان به دشت نبرد  
 همه تن چو دیوار و دندان ستون  
 همه نیزها در هوا کرده سر

... ازو چو گذشتی به دو روز راه  
 یکی مرز بینی همه چو بهشت  
 همه کشت و رز و همه بید و سرو  
 درختی سطرخی و هندی درو  
 گل خیری و نسترن صد هزار  
 هوا مشکبار و زمین مشکبوی  
 همه کشت بینی جهان نی شکر  
 مرآن مرز را نام باشد گلیو  
 وزانسو همی بر کمین زمین  
 همه ملک آباد و لشکر فراخ  
 به دهلی درو شهریار دگر  
 چو کیدش هزاران کمر بند پیش  
 شماره که یارد سپاه و را  
 ستوه آید از گنج آن شه زمین  
 به هند اندرش هست جیپال نام  
 نخستین چو پیمود خواهی زمین  
 ندانم که با او به آوردگاه  
 وزان پس بفرمود کید بزرگ  
 به فرمان او نامور صد هزار  
 چنان پیل جنگی و آشفته مرد  
 زیلان همانا که شسصد فزون  
 بیابان یکایک سپر بر سپر



بیابان گلستان زرین علم  
 بهر سو دلیران همه فوج فوج  
 عقابان ز هر گوشه برخاستند  
 بلرزید دشت و بجنبید کوه  
 که کیوان زمین را بدیده ندید  
 ابا شاه نوشاد چندی تَنه  
 ابا نوشدار و دلیران بهم  
 به قلب اندرون با علم بود و کوس  
 بهر گوشه چو شیر بر پای بود  
 جهان نیلگون شد در یای سیند  
 زمین شد چو دریای جوشان سیاه  
 کُلنگوی و چندین دلیران سَره  
 سیه مرد و چندی دلیران شاه  
 جهان سرخ و زرد و سیه سر بسر...  
 بیامد بکردار غرّان پلنگ  
 چو آتش سوی او جهانید اسپ  
 چه نامی<sup>۳۱</sup> بدین تیغ و گوپال و یال؟  
 ندیدی تو رزم دلیران همی؟  
 کزین پس نبندی به مردی میان  
 چو تو کشته ام نیزه و بار سی  
 که افکنده ام چون تو بسیار صید  
 نیارد به هنگام میدان کین  
 ز کوهه عمود گران بر کشید  
 زمین شد پر آتش هوا پر زدود  
 ز دو روی کردند گران نگاه...  
 ز گردان دل خسرو آزرده دید  
 خروشی به گردون گردان فکند  
 کجا مرد هند از تو گیرد خروش  
 که چون پی نهی پی به زندان نهی  
 سمنند جهانگیر زوتیز شد

جهان پر شد از نای شیپور دم  
 زمین شد یکایک چو دریای موج  
 چپ و راست لشکر بیاراستند  
 رده بر کشیدند یکیک گروه  
 فرامرز زانسو صفی برکشید  
 گرانمایه بیژن سوی میمنه  
 سوی میسر هوش ور گسته هم  
 زرسپ گرانمایه دلبند طوس  
 فرامرز هر سو صف آرای بود  
 وزان پس صف آرای شد گید هند  
 سوی راست طهمور و اروند شاه  
 چو فیروز و بهروز در میسر  
 فلارنگ و شه مرد در قلبگاه  
 سمنرخ ابا ساز پیش پدر  
 نخستین سمنرخ به میدان جنگ  
 چو دیدش ز قلب اندر آمد زرسپ  
 بدو گفت کای هندی بد سگال  
 چه تازی به میدان ایران همی؟  
 بیوشم ترا جامه پرنیان  
 سمنرخ بدو گفت کای پارسی  
 سمنرخ منم دختر شاه کید  
 به مردی کسی پشت من بر زمین  
 زرسپ از سخنهای او بردمید  
 سمنرخ بر آورد با او عمود  
 چکاچاک بر شد از آن مرد و ماه  
 چو طهمور جنگی بدو بنگرید  
 سمنند جهنده به میدان فکند  
 فرامرز را گفت کای دیوزوش<sup>۳۲</sup>  
 سزد گز کنون پی به میدان نهی  
 فرامرز یل سوی آویز<sup>۳۳</sup> شد

بدو گفت کای هندی بد نژاد  
 نبینی که دریا به موج اندرست  
 زمان بر زمین تیغ بارد همی  
 سپه را بفرمود کاندر نهید  
 چو دریا به موج اندر آمد سپاه  
 چو دریا به قلب اندر آمد زرسپ  
 فرامرز پیش و دلیران ز پس  
 فرامرزیل همچو درنده گرگ  
 به الماس ضحاک بنهاد دست  
 از آن تیغ آتش و ش آبدار  
 به فیروز و بهروز ناگه رسید  
 چو آتش دویدند زی پهلوان  
 به شمشیر هندی و گوپال و خشت<sup>۳۴</sup>  
 به یاری بیامد سمنبر چو شیر  
 به زخم عمودش گرفتند خیر  
 ز کوهه چو بر شد به گردون عمود  
 سیه مرد را دست و پهلو شکست  
 دگر آنچه بُد تیز بگریختند  
 وزان پس بشد بیژن دیو بند  
 چوپیلی که از بند گردد یله  
 ابا او دلیران ایران هزار  
 سرهند لشکر ز خنجر گذار  
 بزد گسته هم نیزه بر میمنه  
 همه دشت کین بُد سرویال و گوش  
 گریزان بشد لشکر کید شاه  
 بشد کید و بگرفت راه گریز  
 که دیدم شما را همه زن، نه مرد

به مادر که زادی چه نامت نهاد؟  
 بهر موج کاید نهنگی سرست  
 پلنگ از شدن سر نخارد همی ...  
 همه ارمغان تیغ هندی دهید  
 شد از میمنه بیژن نیکخواه  
 ز چپ گسته هم شد چو آذر گشسپ  
 به مردار بُد کرکسان را هوس ...  
 در آمد به قلب سپاه بزرگ  
 بسا بیکران مرد زو گشت پست  
 بسی پست شد گرد خنجر گذار  
 دل هر دو زان شیر نر بر دمید  
 برآمد ده و گیر زان هر دو ان  
 زد و خون برآمد بر آن پهن دشت  
 سیه مرد و شه مرد و چندی دلیر  
 برآمد ز هر سوده و دارو گیر  
 برآمد ز هر تارک مغز دود  
 سمنبر بیفتاد بر خاک پست  
 بدان اژدها کس نیاویختند  
 فتاد اندران لشکر آن زورمند  
 خروشد به کین و فتد در گله  
 همه گرد و مرد و دلیر و سوار  
 فکندند بر کید و گشتند خوار  
 شکست و پراگند کرد آن بُنیه  
 برآمد به گردون به یکره خروش  
 بسا سر کزان رزمگه شد تباه  
 برآورد با سرکشان رستخیز  
 نزیبند شما را سلاح نبرد

۹- نمونه ای از شعر فرامرنامه دوم - قطعه زیر که وصف نبرد فرامرز با مرغ است، به

گمان من تقلیدی از افسانه نبرد گرشاسپ با مرغ کَمک است که در اینجا مانند بسیاری از

کرده‌های گرشاسپ ورستم به فرامرز نسبت داده شده است و گویا نبرد اسفندیار با سیمرغ نیز تقلیدی از همان افسانه است. از اصل افسانه نبرد گرشاسپ با مرغ کمک چیزی در روایات حماسی ملی باقی نمانده است، ولی در روایات زردشتی اشاراتی به این افسانه هست<sup>۳۵</sup>. فرامرز پس از کشتن مرغ از استخوان او تختی ساخته به کیخسرو پیشکش می‌کند. این افسانه نیز همان افسانه تخت طاقدیس خسرو پرویز است<sup>۳۶</sup> و بی‌گمان این افسانه را همانگونه که در شاهنامه نیز در داستان این تخت آمده است، بر بسیاری از شاهان ایرانی پیش از خسرو پرویز نسبت می‌داده‌اند.

### رفتن فرامرز به خاور زمین و کشتن مرغ را

ابا نی‌کمردان زرین کمر  
 چو آتش سوی خاک دل پر شتاب  
 که بالا زده میل بیش آمدش  
 سپهبد بدان کوه نزدیک شد  
 نگه کرد ناگاه بر روی کوه  
 که مانند آن چیز هرگز ندید  
 بفرمود تا کشتی اندر شتاب  
 بپرسید ازو مهتر شیرگیر  
 به گفتار ملاح بگشاد لب  
 نباشد به گیتی شگفتی چنین  
 گریزان ز چنگال او شیر و پیل  
 شود آسمان از دو پرش نهان  
 همان چشم او هست تابان چو مهر  
 کس از مرغ و آهونیارد گذشت  
 نه نر ازدها و نه غرنده شیر  
 سزد گر بزودی از او بگذری  
 ز<sup>۳۷</sup> بالا در آید چو کوهی دمان  
 به چنگال کوهی چو کاه آیدش  
 هم اندر هوایش ز هم بر درد

به کشتی روان شد یل نامور  
 همی‌رفت چون باد بر روی آب  
 شبانگه یکی کوه پیش آمدش  
 چو از تیره شب روز تاریک شد  
 بر افراخت سر از میان گروه  
 یکی همچو خورشید چیزی پدید  
 فروزنده ماننده آفتاب  
 بدان جایگه راند ملاح پیر  
 چه چیز است گفت اندرین تیره شب؟  
 بدو داد پاسخ که مرغیست این  
 درازی و پهناش باشد دو میل  
 چو پرواز گیرد سوی آسمان  
 بلرزد از آسیب پرش سپهر  
 ز بیمش بدین کشور و بوم و دشت  
 نه مردم نه ببر و نه پیل دلیر  
 نه پرنده مرغ و نه دیو و پری  
 ازین هر چه آید برش بیگمان  
 ز روی زمین تیز بر بایندش  
 ز پستی سوی تیره ابرش برد

\*\*\*

چو بنمود خورشید رخشان کلاه

سپهبد ببود آن شب آنجایگاه

ز پهنای پَرش سیه شد جهان  
 که بر باید از روی دریا چو گرد  
 بر آشفت و یک نعره‌ای بر کشید  
 چو مرغ از هوا اندر آمد بزیر  
 کجا کوه از خواستی زینهار  
 دهان خدنگش بر آمد بزه  
 شد ابروی چرخ از نهیبش دژم  
 چوماهی خدنگش ز شستش<sup>۴۰</sup> بجست  
 جهان کرد بر مرغ پرتده تنگ  
 تن مرغ بی توش و بد ساز کرد  
 بلرزید دریا و کوه از نفیر  
 ز دیدار او خیره گشته سپاه  
 بدست اندرش تیغ چون پیل مست  
 چنان سهمگین مرغ بیچاره شد  
 هم از استخوان و بر و بال او  
 به گنجور بسپرد چون بر شمرد  
 ز گردون گردان سرش بر فراخت  
 برو بر نگاریده شیر و ستور  
 ز بیرون نگاریده اندر میان  
 همان پیکر ماه و ناهید و مهر  
 پدید آورید اندرو ناگزیر  
 جهاندار کیخسرو پاک دین  
 نشسته برو خسرو نیک بخت  
 ابا پهلوانان ایران تمام  
 کزو خیره گشتی بت آرای چین  
 نشانده درو دَر و لعل خوشاب  
 صد و بیست خروار بُد بارور  
 همان نیزه و تیغ از هندوان  
 فرستاد نزد شه نامور  
 چنان گنج با تخت گوهرنگار

بپرواز بر رفت مرغ گران  
 ز بالا سوی کشتی آهنگ کرد  
 فرامرز چون مرغ زانگونه دید  
 کمان را بزه کرد گرد دلیر  
 خدنگ سیه پَر جوشن گذار  
 نهاد از بر چرخ و برزد گره  
 چو چپ راست شد، راست آورد خم<sup>۳۸</sup>  
 چو با دوش تنگ اندر آورد شست<sup>۳۹</sup>  
 بزد بر پر مرغ تیر خدنگ  
 ازو نیز بگذشت و پرواز کرد  
 ز بالا نگون گشت و آمد بزیر  
 بیفتاد مانند کوه سیاه  
 ز کشتی بیامد یل چیر دست  
 زدش تیغ بر بال تا پاره شد  
 ز منقار و پرواز و چنگال او  
 فراوان گزین کرد و با خود ببرد  
 از آن استخوان ها یکی تخت ساخت  
 مران تخت را پای ها از بلور  
 همان پیکر مرغ و ماهی بران  
 ز بالا نگارید شکل سپهر  
 چو بهرام مریخ و کیوان پیر<sup>۴۱</sup>  
 نگارید سر تاج شاه زمین  
 همان بزم و رزم و همان تاج و تخت  
 بر تخت او رستم [و] زال و سام  
 بدانسان نگارید آن پیش بین  
 همه میخ و چوبش بُد از سیم ناب  
 ز یاقوت و فیروزه و سیم و زر  
 ز اسبان و پیلان و برگستوان  
 ابا باج هندوستان سر بر  
 چو بردند نزدیکی شهریار

زهر گونه زربفت شاهنشاهی  
 درو چار منظر پدیدار کرد  
 که در وی دی و تیر و مهر و بهار  
 به دی مه بُدی همچو فصل ربیع  
 بُدی مهر و ماه از خوشی چون بهشت  
 بهاران خود از خرمی بُد چنان  
 همان گردش اختران اندرو  
 بهر کار شه را که رای آمدی  
 شه پر منش خسرو نیک‌نام  
 شهان دلاور که بر تخت زر  
 نشستند با فر شاهنشاهی  
 به اندازه خویشتن هر کسی  
 بدینگونه بُد تا به گاه عمر  
 که بر خواهش چرخ بیدادگر

بیفزود با داد و با فرهی  
 به تدبیر و از رای هشیار کرد  
 چو بنشستی آن خسرو نامدار  
 پر از شکل خوب و زرنگ بدیع  
 که فصل ربیع اندر لاله کشت  
 که بردی ازو رشک خرم جنان  
 پدید آوری آن شه نیک‌خو  
 به نیک و بد از وی بجای آمدی  
 مران تخت را طاق‌دس<sup>۴۲</sup> کرد نام  
 به ایران زمین از پی یکدگر  
 بران تخت زیبای با فرهی  
 فزودی بران نیکویی‌ها بسی  
 نحوس اختر بدرگ بی پدر  
 شد ایران از آن دیوزیر و زیر

### یادداشت‌ها

- ۱- ابوعلی بلعمی: تاریخ بلعی، به کوشش محمد تقی بهار و محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۵۳، دفتر ۲، رویه ۶۸۶ بجلو.
- ۲- شهردان بن ابی الخیر رازی: نزهت نامه علائی. درباره این کتاب نک به گفتار شادروان مینوی با نقل بخش‌هایی از آن با عنوان: داستانهای حماسی ایران در مآخذی غیر از شاهنامه، در: سیمرخ ۲، رویه ۱۸-۲۰.
- ۳- مجمل التّواریخ، چاپ محمد تقی بهار، تهران ۱۳۱۸، رویه ۲.
- ۴- تاریخ سیستان، چاپ محمد تقی بهار، تهران ۱۳۱۴، رویه ۷.
- ۵- فرخی سیستانی: دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقتی، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۹، بیت ۱۰۲۷ و ۷۶۵۴.
- ۶- شاهنامه (چاپ مسکو) ۲۶۵۷/۱۷۴/۳ بجلو.
- ۷- شاهنامه ۲۸۲۲/۱۸۵/۳ بجلو.
- ۸- شاهنامه ۱۰۸/۹۲/۵ بجلو.
- ۹- شاهنامه ۳۴۲/۲۹/۴ بجلو.
- ۱۰- شاهنامه ۱۰۸۴/۲۸۴/۶ بجلو.

۱۱- شاهنامه ۲۳۴/۳۳۵/۶ بجلو.

۱۲- شاهنامه ۷۹/۳۴۹/۶ بجلو.

۱۳- نک به: سیمرغ ۲، رو به ۲۴.

۱۴- Faramaz و Frazam، طبری نام او را فرامرزن نوشته است. بر طبق یک روایت ماندایی مادر فلامرز (Filamers =

فرامرزن) دختر شاه چین است.

۱۵- داستان این اسب جز در شاهنامه در زرتشت نامه نیز آمده است.

۱۶- شاهنامه ۲/۲۵۴/ قطعه دوم. در فرامرزن نامه اسب فرامرزن از نژاد رخش است: که آن کره رخش رستم بود. و در بانو

گشسپ نامه اسب فرامرزن و اسب بانو گشسپ هر دو از نژاد رخش اند:

بیران کره رخش هر دو سوار شتابان به صحرا چو ابر بهار

۱۷- نک به: قطعاتی از اسطوره‌های ایرانی، در: نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ۱/۱۳۵۳،

رویه ۷۳.

۱۸- در توصیف رنگ رخش در شاهنامه چنین آمده است (۲/۴۶/۷۸، ۸۴):

تنش پرنگار از کران تا کران چو داغ گل سرخ بر زعفران

همی رخش خوانیم بسو ابرش است به خو آتشی و به رنگ آتش است

۱۹- ابوالقاسم انجوی شیرازی: مردم و شاهنامه، تهران ۱۳۵۴، رو به ۹۲.

۲۰- مویخ ربیع الاخر ۱۱۷۳ هجری، نک به:

E. Blochet: Catalogue des Manuscrits Persans, Paris III/1928, P. 18, No. 1194.

۲۱- به نشان Or. 2946, II. Fol. 50-109.

۲۲- به نشان Or. 2926, VI. Fol. 167b-179b.

۲۳- درباره موضوع حقانیت یا سزاواری شاه که یکی از مسائل بسیار مهم در نظام شاهنشاهی و قووالیسم ایران باستان بوده است، پیش از این نگارنده در جایی دیگر اشاره کرده است (نک به گفتار نگارنده با عنوان: حماسه سرای باستان، در: سیمرغ ۵/۲۵۳۷، رویه ۲۷). در اینجا در تکمیل آن مطالب می افزاید: بر طبق جهانبینی ایرانی سزاواری شاه و پهلوان ممکن است از راه برخی نشانه‌ها و شگفتی‌ها و یا کارهای قهرمانی اثبات گردد. در مورد شاهان مهمتر از همه برخورداری از فرّ (Farr) یا خورنه (Xvarnah) است. فرّ در واقع فروغ حمایت ایزدی است که شاهان سزاوار از آن برخوردارند. ولی بمحض آنکه ایزد این فروغ را از آنان باز گیرد سقوط می کنند، چنانکه درباره جمشید آمده است. خورنه از راه برخی نشانه‌های خارجی مجسم می گردد: یکی هاله یعنی حلقه‌ای از نور بر دور سر، چنانکه در برخی سکه‌ها و تصویرهای قدیم ایران خاوری دیده می شود. دیگر بصورت پرنده‌ای به نام وارثَن (یشت ۱۹، بند ۳۵-۳۸). و در دوره ساسانی بصورت غم یا قوچ (کارنامک، در چهارم؛ شاهنامه ۷/۱۲۷/۲۷۴ بجلو) که به عقیده اشپنگل (فرهنگ ایران باستان، رو به ۲۳۸) همان ورنترغَن در بهرام یشت (بند ۲۵) است. نشان صوری فرّ در کیانیان خالی سیاه بر بازو بوده که کیان از کیقباد به ارث برده بوده‌اند. گیو در توران اوبی کیخسرو را از راه همین خال می شناسد (شاهنامه ۷/۲۰۷/۳۱۵۱ بجلو). شاه گاه سزاواری خود را از راه دلیری‌هایی چون کشتن اژدها و دیگر جانوران درنده نشان می دهد. مثلا کشتن اردشیر کرم هفتواد را (کارنامک، در نهم؛ شاهنامه ۷/۱۵۰/۶۹۴ بجلو) و کشتن اسکندر اژدها را (شاهنامه ۷/۷۱/۱۱۷۷ بجلو) که در زمان اسکندر نیامده و از روی افسانه اژدها کشتی گرشاسپ و روایات مشابه آن ساخته‌اند. همچنین اژدها ساختن فریدون از خو یشتن برای آزمایش سزاواری پسران گواه دیگری از آن است. فریدون پسر کوچک خود ایرج را که در برابر اژدها هم دلیری نشان داده بود و هم خود سزاوارتر از دو پسر دیگر می داند و از اینرو ایران را به او می دهد (شاهنامه ۱/۲۵۶/۱ بجلو). و با افسانه برداشتن تاج از میان دو شیر توسط بهرام گور (۷/۲۹۷/۵۸۵ بجلو). و دیگر کارهایی آمیخته از تهور و معجزه چون گذشتن با اسب از رودهای پر آب مانند گذشتن فریدون از اورند رود (شاهنامه ۱/۶۷/۲۷۸ بجلو) و گذشتن کیخسرو از جیحون (شاهنامه ۳/۲۲۶/۳۴۴۷

بجلو، بو یژه بیت ۳۴۶۴ (بجلو) و گذشتن کورش کوچک با اسب از رود فرات (گزنفون: آنا بازیس، بخش ۴) که سپس تر در رمان اسکندر به اسکندر هم نسبت داده اند. و یا گشودن، کیخسرو دژ بهمن را برای اثبات سزاواری خود بر عموی خود فریبزر (شاهنامه ۳۴۴۸/۲۴۱/۳ بجلو). و یا معجزاتی چون افسانه شیهه اسب داریوش (هرودت، کتاب سوم، بخش ۸۴-۸۷)، و یا ظاهر شدن سروش در جلوی خسرو پرویز در غار، در آن زمان که از برابر بهرام چوبینه می گریزد (شاهنامه ۱۸۶۹/۱۲۰/۹ بجلو) و ظاهر شدن فرّه کیان در جلوی اردشیر و راهنمایی او از بیراهه ای ناهموار و ناشناس به آبادی، در آنگاه که از سپاه هفتواد شکست خورده و گریخته است (کارنامک، در هشتم، بند ۷). و دیگر دست یافتن به گنج یکی از شاهان گذشته (که گاه با وصیت نامه او همراه است) و در پیش از آن یاد شد، مانند یافتن بهرام گور گنج جمشید را (شاهنامه ۵۱۴/۳۳۵/۷ بجلو) و گواه های فراوان دیگر. و دیگر رفتن شاه به کشور دشمن به ناشناس و شناخته شدن او پس از آنکه از او هنرها و دلیری ها سر می زند، مانند به ناشناس رفتن گشتاسب به روم و شاپور به روم (شاهنامه ۱۲۱/۲۲۶/۷ بجلو). گاه شاه این تهور را تا بداندنجا می رساند که خود پیام بر خود می گردد، مانند رفتن بهرام گور بیزد شنگل شاه هند به پیامبری خود (شاهنامه ۱۹۱۹/۴۱۴/۷ بجلو) که آنرا باز بر سرگذشت اسکندر هم منتقل کرده اند (شاهنامه ۷۶۳/۴۹/۷ بجلو، و چند بار در رمان اسکندر). و دیگر ظهور معجزات و شگفتی ها هنگام زاده شدن شاه، مانند زادن گاو بر مایون در روزی که فریدون از مادر بیزاد (شاهنامه ۱۰۶/۵۷/۱ بجلو) و زادن کره اسب سفید در اصطبل شاهی، در روزی که اسکندر از مادر زاد (شاهنامه ۹۴/۳۷۸/۶ بجلو) که در رمان اسکندر چون معنی این افسانه را نفهمیده اند در آن دست برده اند. و از کره اسب سفید ز بیا، جانوری درنده و خون آشام ساخته اند. و دیگر خواب و یا به گفته توده خواب نما شدن، مانند خواب دیدن کیتقاد (شاهنامه ۱۷۵/۶۰/۲ بجلو) و یا خواب دیدن پاپک ساسان را (کارنامک، در یکم؛ شاهنامه ۸۱/۱۱۷/۷ بجلو) و دیگر و دیگر. اینکه بهرام چوبینه در ترکستان ددی را به نام شیر کبلی که چیزی جز همان اژدها نیست می کشد (شاهنامه ۲۲۸۵/۱۴۵/۹ بجلو) نه از این روست که ایرانیان در پایان سده ششم میلادی با ساده لوحی تاریخ و افسانه را در هم آمیخته باشند، بلکه به دلیل همان اعتقاد به اصل سزاواری در مقام پادشاهی ایران است که پیروان بهرام چوبینه که رمان بهرام چوبینه نیز تراوش خامه آنها بوده برای رهبر خود ادعا نموده بوده اند. رمان اسکندر تالیف کالیستنس دروغین (از پایان سده سوم میلادی) را هم که می خوانیم می بینیم در کنار نغزهای فراوان روایات ایرانی، یکی نیز همین نشانه های اثبات سزاواری اوست که ایرانیان خود بر اسکندر که او را از پدر ایرانی نموده اند منتقل کرده بوده اند تا بتوانند او را در حلقه شاهان ایرانی بپذیرند. این روایات ایرانی سپس به گوش کالیستنس رسیده (و یا بدستش افتاده) و آنها را با روایات هندی و مصری و حبشی در آمیخته و از مجموعه آنها رمان اسکندر را به زبان یونانی تالیف کرده است. همسانی هایی که میان رمان اسکندر از یکسو و گرشاسپنامه و فرامرنامه از سوی دیگر دیده می شود، همه از تاثیر روایات ایرانی در رمان اسکندر است و نه خلاف آن، چنانکه کسانی چون موله و ماسه بدون نگرش کافی در مسئله ادعا نموده اند. نگارنده امیدوار است که روزی بتواند پژوهش خود را درباره نغز روایات ایرانی در رمان اسکندر و چگونگی راه یافتن این داستان در شاهنامه منتشر سازد.

۲۴- در فرامرنامه چاپ بمبئی، رویه ۸۴: اینزمان .

۲۵- شاهنامه ۱/۳۲۲/۶ بجلو.

۲۶- نک به: فردوسی و شاهنامه او، به کوشش حبیب یغمائی، تهران ۱۳۴۹، رویه ۱۶۹.

۲۷- شاهنامه ۸/۱۱۱/۸ بجلو.

۲۸- تقی زاده (همان کتاب، رویه ۱۶۸، پی نویس ۲) گمان برده است که آزاد سرورا احمد سهل با خود از

سیستان به مرو آورده بوده است.

۲۹- بسی سپاسگزارم از استاد دانشمند آقای دکتر محمد امین ریاحی که نه تنها مرا به وجود فرامرنامه چاپ هند آشنا کردند، بلکه کتاب را نیز با بزرگواری و یژه خویش برای مدتی در دسترس من نهادند.

۳۰- کار به معنی جنگ است، چنانکه کارزار به معنی جای جنگ. در داستان شیرنگ «مرد کاره» را به معنی

مرد جنگ بکار برده است:

به لشکر یکی مرد کاره ندیدد / به غیر از شدن هیچ چاره ندیدد

۳۱- نامیدن در اینجا به معنی منم زدن و لاف زدن بکار رفته است و در همین معنی در داستان شیرنگ نیز آمده است:

بدو پیل گفستا که ای خیره سر چه نامی به گودرز داری گهر؟  
۳۲- زوش بر طبق لغت فرس تند و سخت طبع باشد. رودکی گفت:

بانگ کردمست ای فغ سیمین زوش خوانیدمت که هستی زوش  
این واژه در داستان شیرنگ چند بار بکار رفته است:

فتاده در آن لشکر دیو زوش زهر سو برآورد چندین خروش

گذشته از این در داستان شیرنگ زوش نام دیوی است به تن سیاه و موی چون کافور سفید. این دیو آهن پوش سه گور را در یکبارمی بلند، جنگ او پیاده است و تنها رزم افزار او استخوانی گران است. به برخی دلایل لغوی که چند نمونه آن در بالا یاد شد و نیز اینککه مأخذ فرامرزننامه و داستان شیرنگ هر دو کتاب آزاد سرو بوده و سراینده هر دو داستان از آزاد سرو با صفت چراغ یاد می کنند، محتمل می نماید که این دو داستان و شاید یکی در منظومه دیگر همه اثر یک نفر باشند.

۳۳- آو یزاسم مصدر از آو یختن و به معنی آو یزش و آو یختن در یکدیگر هنگام نبرد است. در شاهنامه (۴/۲۸۸/۴)

آمده است:

بر آنگیخت از جای شبیدیز را تن و جان بیاراست آویز را

۳۴- خشت در اینجا به زبر یکم آمده است. ولی خوانش آن بر طبق برهان قاطع به زبر یکم است. در شاهنامه نیز به

زبر یکم آمده است (۲/۱۴۴/۲۶۸):

برآمد درخشیدن تیر و خشت تو گفستی هوا بر زمین لاله کشت

برهان قاطع شکل این سلاح را چنین توصیف کرده است: «و آن نیزه کوچکی است که در میان آن حلقه ای از ریسمان یا ابریشم بسته باشند و انگشت سبابه را در آن حلقه کرده به جانب خصم اندازند.» چنانکه از بیتی از ویس و رامین (چاپ م. تودوا- ا. گواخاریا، تهران ۱۳۴۹، ۳۲/۶۸) برمی آید، در بن این نیزه سه دانه پرکاری گذاشتند:

پیمبر شد میان هر دو لشکر خدنگ چار پر و خشت سه پر

و نیز نیک به ویس و رامین ۳۲/۵۱۸ و ۳۳. سلاحی که برهان قاطع شکل آن را شرح داده است، سومریان، اسکت ها، یونانیان و رومیان نیز می شناخته اند و رومیان آنرا Amentum می نامیده اند. هنگام پرتاب خشت ریسمانی که در میان یا در بن این نیزه می پیچیده اند بازمی شده و خشت پیچان به سوی هدف می رفته و این پیچش نیروی تأثیر سلاح را بالا می برده است.

۳۵- نک به: مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران ۱۳۵۴، رویه ۴۵ و ۱۳۴؛ صد در بند هشت، به کوشش داباره،

بمبئی ۱۹۰۹، رویه ۹۸-۹۰.

۳۶- شاهنامه ۳۵۱۸/۲۲۰/۹ بجلو.

۳۷- در اصل: به.

۳۸- تقلید از این بیت شاهنامه است (۴/۱۹۶/۱۳۰۰):

برو راست خم کرد و چپ کرد راست خروش از خم چرخ چاچی بخاست

۳۹- در اصل: شصت.

۴۰- در اصل: شصت.

۴۱- در این بیت گویا گشتگی روی داده است. چون بهرام و مریخ هر دو یک ستاره اند و پیر نیز باید گشته تیر

باشد. شاید: چو بهرام و ناهید و کیوان و تیر.

۴۲- طاقس همان طاقدیس است به معنی «بشکل گنبد آسمان».